

هو العليم

سخنرانی دربارهٔ خیر و شر^۳

عصر جمعه ۲۰ جمادی الاولی ۱۴۰۹ هجری قمری

مشهد مقدّس

حضرت علامه آیه الله حاج سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزکیّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

بحث خیر و شرّ از قدیم‌الایام در بین مردم مطرح بوده است. و در این زمینه صحبت‌های مختلف و تألیفات بسیاری چه در ضمن مسائل کلامی و یا مبانی توحیدی شده است.

بعضی معتقدند که شرّ در عالم، وجود ندارد، و در کلّ نظام هستی فقط خیر حکمفرماست؛ و برگشت شرّ به عدم است، و عدم در عالم وجود راهی ندارد. و در مقابل عدّه‌ای معتقدند که خیر! همانطور که اشیاء و حوادث خیر در عالم وجود دارد، همینطور اشیاء و حوادث شرّ و نامطلوب نیز در عالم وجود راه دارد.

حال ما ببینیم که مطلب کدام یک از این دو گروه صحیح و منطبق با واقع می‌باشد. برای روشن شدن مسأله یک مثال می‌آوریم:

فرض کنید که نقاشی عکس گنجشک یا بلبل را می‌کشد، این به اندازه فرض کنید که ده سانتی متر عکس این گنجشک است، و خیلی هم عالی می‌کشد؛ شما می‌توانید بگوئید نه این کار خیلی بدی کرد؟! چرا یک گنجشکی نکشید که برای ما سی سانتی متر باشد، یا نیم متر مثلاً بزرگیش باشد؟ آن نقاشی که گنجشک را بصورت سی سانت یا پنجاه سانت کشید، او کار خوبی کرد! نقاشی که برای شما نقشه می‌کشد هیچ به او می‌گوئید: خوب و بد؟!!

خطاطی که برای شما خط می‌نویسد و همه خط‌هایش هم عالیست، یک خطش ریز است یک خط درشت است، یکی نسخ است یکی نستعلیق می‌گوئید: خوب و بد؟! با اینکه خطاط واحد است‌ها! ابدأ نمی‌شود گفت! این به یک خط است آن به یک خط دیگر، این خوب است و آن خوب است!

حالا وقتی مطلب اینطور شد بیائیم ببینیم که این عنوان **بدی** که ما به موجودات می‌دهیم، این از کجا اصلاً پیدا می‌شود؟ چرا ما می‌گوئیم فلان چیز بد است؟ چرا می‌گوئیم سگ بد است؟ خوک بد است؟ نمی‌گوئیم؟! چرا می‌گوئیم کافر بد است؟ مشرک بد است؟ چرا می‌گوئیم مار بد است؟ زنبور بد است؟ عقرب بد است؟ نمی‌گوئیم مگر بد است؟!!

عیناً مثل اینکه: جنابعالی بگوئید این پرتقال بد است، می‌گوئیم چرا؟ می‌گوئید: چون کوچک است! اشتها دارید یک پرتقال بزرگ بخورید و آن پرتقال کوچک تأمین نمی‌کند، عنوان **بد** پیدا می‌کند. این جز یک امر اعتباری بیش نیست، اشتهای شما برای خوردن دو تا پرتقال است، این کافی نیست؛ یعنی شما را به حدّ اکمل ایشباع نمی‌کند، نصف وجود شما را پُر می‌کند، لذا عنوان **بد** به آن

می‌دهید. اگر اشتهای شما از اول به اندازه همین پرتقال باشد، یک پرتقال بزرگ به شما بدهند، می‌گوئید او بد است؛ چون نصفش برای من کافی است و نصف دیگرش موجب دردسر من می‌شود. پس علت اینکه شما می‌گوئید این پرتقال کوچک بد است و بزرگ خوب، برای این است که آن مقداری که اشتها دارید یا لازم است به بدنتان برسد، این کافی نیست.

این پرتقال می‌گوید: آقا حدِّ و جودی من اینقدر است، من شما را به اندازه خودم سیر می‌کنم؛ شما برو یک پرتقال دیگر هم بردار، بگذار سر من تا با همدیگر سیر بشوی! چرا به من عیب و اشکال می‌کنی؟! من که در وجود خودم کاملم، یک پرتقال کامل!

در تمام جهازش، در نطفه‌اش، در هسته‌اش، در پوستش، در تمام آن برگهایش، در تمام آن ورقهایش، خُب بی‌آئید حساب کنید! اگر انسان تا روز قیامت فکر کند، یک پرتقال را مثلاً می‌تواند همه جهاتش را بفهمد و بسنجد؟! من به این خوبی چرا به من می‌گوئی بد؟! پس در من بد نیست!

ما فکر می‌کنیم می‌بینیم این پرتقال راست می‌گوید، این بد نیست، این به تمام معنا خوب است، و وجود است ولی وجود هفتاد و پنج گرمی است، آن پرتقال درشت وجود صد گرمی است، صد و پنجاه گرمی است؛ و موجودات، تمام در عالم همه مختلفند؛ یعنی خداوند علیّاً اعلیّاً به هر وجودی که، به هر موجودی که وجود داده، یک شکل وجود داده؛ یکی قد بلند است یکی قد کوتاه است، یکی سرخ است یکی سفید است، یکی چشم درشت یکی چشم کوچک است، یکی می‌تواند صد کیلو گرم بار را از زمین بلند کند یکی پنجاه کیلو، همه اینها دررتبه خودشان حُسن محض، عیب نیست، حُسن محض!

عین اینکه شما دوتا آقا زداه‌تان را با خودتان می‌برید بازار جنس بخرید، این آقازاده‌تان دو ساله هست مثلاً فرض کنید که یک جنس: یک شیشه شیر، دستش می‌دهید می‌گوئید تو بیاور؛ آقازاده‌ای که بزرگتر است بار بیشتر می‌دهید، آنکه بزرگتر است بار بیشتر می‌دهید، تکلیفش را بیشتر می‌کنید، حالا می‌توانیم بگوئیم: این آقازاده کوچک، این خراب است، معیوب است، شرّ است، ضرّ است؟! چون نمی‌تواند بار زیاد حمل کند؟! این بچه‌ای که رفته مدرسه در کلاس مثلاً سه و چهار ابتدائی و جمع و تفریق یاد بگیرد این چون نمی‌تواند مثلاً معادلات درجه سه را حل کند، این بد است، خراب است، فلان است؟! همچنین حرفی می‌توانیم بزنیم؟! ابدأ نمی‌توانیم این حرف را بزنیم! پس عنوان بد یک مفهومی است برای ارائه حدود و جودات خارجیه.

ما می‌گوئیم این لیوان یک سانتی متر عرض و طولش است، یعنی دو سانتی متر نیست، نه اینکه عدم دو سانتی متر یک تحقق خارجی است و ما این عنوان عدم را برای نشان دادن آن معدومی که در خارج موجود است اطلاق می‌کنیم! معدومی که در خارج موجود است غلط است! تعبیر غلط است! چون می‌گوئیم معدوم، معدوم موجود نیست. پس معدومی که موجود است یعنی چه؟!

خداوند علیّ اعلیّ موجوداتی خلق کرد و همه موجودات باهم مخالفند؛ تمام موجوداتی که خداوند خلق کرده! دو تا موجود محال است که شما من جمیع الجهات یکسان ببینید؛ امیرالمؤمنین با پیغمبر دو موجود است، پیغمبر با حضرت امام حسین دو موجود است، امام حسین با امام حسن دو موجود است، هر کدام از ائمه یک وجود خاص دارند، مبدأشان، منتهایشان، زمانشان، مکانشان، سعه‌شان، ظرفیتشان. آنکه می‌گوئیم که همه اینها نور واحدند، آن مال این

موجودیت خارجی اینجا نیست، آن مال مقام کمال و مقام فناست، در آنجا همه اینها یکی هستند؛ اما در مقام تنزل همه اینها با هم مختلفند.

تمام موجودات با هم مختلفند دو تا فرد از افراد انسان پیدا نمی‌کنیم یک شکل؛ می‌گویند: دو تا بچه با همدیگر دوقلو هستند یک شکل! کجا یک شکل؟! ما ظاهراً می‌بینیم یک شکل! بِالذِّقَّةِ الْعَقْلِيَّةِ یک سلول بدن این بچه با آن سلول بدن بچه دوقلو یک شکل نیست، سازمان وجودیش یک شکل نیست.

می‌گوئیم ما این لیوان عین آن لیوان است، با همدیگر یک شکل است، این به نظر ظاهر است، ولیکن بِالذِّقَّةِ الْعَقْلِيَّةِ تمام این، با تمام آن صددرصد مخالف است! صددرصد مخالف است! و روی این، براهینی است‌ها! نه دو نفر انسان با هم یک شکلند! نه حالا یک شکل! نه قبل! نه بعد!

از زمان آدم تا روز قیامت خداوند آدم خلق کند، و عوض هر دوره‌ای بجای سه میلیارد یا چهار میلیارد آدم روی زمین، میلیارد میلیاردها آدم باشد، دوتایشان با هم یک شکل نیستند! یک اخلاق نیستند! یک قد نیستند! یک فکر نیستند! قلبشان با همدیگر یک قسم نیست، کبدشان یک قسم نیست، شریانشان یک قسم نیست، فکرشان یک قسم نیست، تخیلشان یک قسم نیست، نمی‌شود باشد! درست!

مال انسان، مال حیوان، مال بقیه موجودات، این اختلاف حتماً باید باشد؛ و این اختلاف از عجائب امر خلقت است! چون خدا واحد است و این خلقت هم تجلی و ظهور خداست، تجلی خدا واحد است، دوتا بر نمی‌دارد، خدا یکی است ظهورش هم یکی است! درست!

یک ظهوری شد به صورت انسان، یک ظهوری شد به صورت پلنگ، انسان می‌گوید: خدایا! پلنگ را چرا خلق کردی؟ پلنگ می‌گوید: خدایا! انسان را چرا

خلق کردی؟ انسان می گوید که: این پلنگ یک موجودی است که می آید مرا می درد، چه می کند، چه می کند، بچه های ما را می خورد، می برد، برای ما زندگی نمی گذارد؛ او می گوید: ای خدا! این انسان را چرا خلق کردی؟ این انسانی که از همه موجودات شرورتر و بدجنس تر و نقشه کش تر است، می رود تو خانه اش می نشیند از پشت شیشه، با آن تفنگ می زند توی لانه من و آشیانه من و... وسط کوه من رفتم مثلاً یک جایی پیدا کردم توی یک غاری، بچه ای درست کردم، از دست این انسان دوبا ما راحت نیستیم.

تمام این حیوانات، شیر و پلنگ و... توی این بیابان از دست انسان نمی دانید چه غصه های دارند! و می گویند: شرورترین موجودات این انسان است! چون به هر حیوانی که ما بر خورد می کنیم با او پنجه نرم می کنیم، یا او ما را می خورد یا ما او را می خوریم، ولی انسان نه! می رود قایم می شود، خودش پشت هفتاد تا حجاب قایم می شود آنوقت با تیر و فلان و این حرفها می زند، ما بچه می آوریم بچه هایمان را از بین می برد، خودمان را می کشد، نرمان را می کشد، ماده می کشد؛ ما توی بیابان داریم زندگی می کنیم چه گناهی کردیم که به دست این شرورترین افراد انسان مبتلا شدیم؟

ولذا وقتی انسان را خلق کرد، ملائکه گفتند که:

﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾^۱ اصلاً این انسان

مُفْسِدٌ فِي الْأَرْضِ است و سَفَاكٌ است، خونریز است، هم خون خودش را می ریزد و هم خون بقیه موجودات را می ریزد! تعجب کردند از این خلقت!

حالا خدا جواب درست و حسابی به اینها چی بدهد؟ خدا به پلنگ می گوید و به انسان می گوید: هم تو موجود خوبی هستی و هم انسان؛ تو

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۳۰.

موجودی هستی به تمام معنا در ماهیت و هویتِ خودت کامل! یک حیوانی هستی مبدأ داری، منتهی داری، توالد داری، تناسل داری، عشق داری، قوهٔ غذایی داری، قوهٔ نامیه داری، قوهٔ دافعه داری، غریزه داری، هوش داری و مبدأ و منتهی داری و سیر داری، برای اینکه از مبدأ حرکت کنی به سوی منتهائی! و در دنیا هم برایت یک تکلیفی معین شده بر اساس همان خلقت اولیه: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَىٰ

النَّحْلِ أَنْ آتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾^۱

خداوند به همهٔ اینها یک سازمانی داده، یک مبدئی، یک مسیری، یک منتهائی، یک برنامه‌ای؛ باید حرکت کنند و از آن برنامه هم نمی‌توانند تخطی کنند و حرکت هم می‌کنند و می‌رسند، به کمال خودشان هم می‌رسند.

حالا انسان بگوید که: خدایا! من را چرا پلنگ خلق نکردی؟ این درست نیست! پلنگ هم می‌گوید: من را چرا انسان خلق نکردی؟ آنهم درست نیست! این یک موجودی است اسمش پرتقال است، آن موجودی است اسمش لیموست، آن موجودی است که اسمش سیب است، آن گلابی است، همهٔ اینها در ذات و در سرشت و در مبدأ و منتهی با همدیگر مخالف، ولیکن در وجود خود همه کامل.

از کجا که انسان کاملتر از پلنگ باشد؟! در آن اصل خلقت داریم صحبت می‌کنیم‌ها! نمی‌گوئیم پلنگ از انسان کاملتر باشد، ولیکن می‌گوئیم که اینها همه در خلقت یکسانند. همه مخلوق خدا هستند از نظر مخلوقیت، و از این جهت هیچ فضلی بر دیگری نیست.

۱- سوره النحل (۱۶) آیه ۶۸.

زنبور عسل یا که زنبور درشت، از این زنبورهای تخمی که شیخ سعدی

می‌فرماید:

زنبور درشت بی مروّت را گوی باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزین
حالا: «زنبور درشت بی مروّت» این را کی گفته درشت است؟ خُب درستِ
درشت است، بی مروّت چرا؟! «عسل نمی‌دهی» مگر خودش می‌تواند عسل
بدهد؟! مگر زنبور عسل به اختیار و ارادهٔ خودش عسل می‌دهد؟! خدا آن زنبور
عسل را برای آن خلق کرده، آن زنبور را هم برای آن!

چرا انسان از زنبور عسل خوشش می‌آید؟ برای اینکه عسل به آدم می‌دهد،
چرا از زنبور درشت بی مروّت بدش می‌آید؟ برای اینکه آدم را می‌زند می‌کشد؛
پس این به خاطر خود ماست، ما چون آن برای ما منفعت دارد، یک خادمی است
برای ما می‌آید کمک می‌کند، می‌گوئیم: بارک الله! مرحبا! او نه، به انسان بد و
بیراه می‌گوید انسان از آن بدش می‌آید؛ پس خوبی و بدی بر اساس نفع و
ضرری است که ما بر حسب اعتبار و مصالح خودمان درست کردیم، نه اینکه
واقعیت خارجی داشته باشد.

همین زهری که برای زنبورِ عسل است، برای زنبور است، برای «زنبورِ
درشت بی مروّت» است، این زهر برای ما زهر است، اما برای خودش هم زهر
است؟! برای زنبور این زهر آلت دفاع است! اصل حیات و وجود است! زهر را از
او بگیرند خودش هم می‌میرد؛ پس زنبور یک سازمانی دارد که یکی از ارکان
وجودیش زهر است، و این زهر عین خیر محض است برای او؛ زهر عقرب خیر
است برای او، زهر مار خیر است برای او، پنجه و دندانهای نیش پلنگ و شیر
خیر است برای او؛ نیست خیر برای او؟! اگر ما پنجه و دندانهای نیش پلنگ را
بگیریم آن حیوان می‌میرد از گرسنگی؛ خیر است برای او!

منتهی ما می‌خواهیم خیر را مطلق حساب نکنیم، خیر را بر اساس منفعت و ضرر خودمان اندازه بگیریم می‌گوئیم: این بد و آن خوب. این نسبت را شما بردارید، حساب من و تو نباشد بینیم باز هم این حرف را می‌زنیم؟! آنوقت دیگر عنوان خوبی و بدی بکلی برداشته می‌شود، همه پرتقالها خوب می‌شوند و همه پارچه‌های یک متر و دو متر و پنج متر همه خوبند؛ و همه الوارهایی که ما می‌رویم می‌خریم، چه یک الوار، چه دو الوار، چه به شکل در ساخته باشد، چه نباشد اینها همه‌اش وجود است و همه‌اش خیر محض است.

بچه‌ای که از مادر متولد می‌شود و کمبود دارد و ما می‌گوئیم: عقب افتاده است، این نسبت به بچه‌های دیگر به نظر ما عقب افتاده است می‌گوئیم بد، اما اصلش هم می‌توانیم بگوئیم؟! هزار نفر هستند که ماها را اصلاً بد می‌دانند! می‌گویند اینها یک انسانی هستند عقب افتاده! علامه حلّی و شیخ مرتضی انصاری را مثلاً بد می‌دانند! می‌گویند چه اینها عقب افتاده‌اند! چرا این انسان با این کمالش به آن درجه از اعلیٰ علیین نرسید؟ چرا تمام اینها مثل پیغمبر اکرم نشدند؟ پس همه اینها بد هستند!

وقتی می‌خواهید قیاس کنید همه عنوان بد می‌شود، خوب دیگر در عالم نمی‌ماند؛ ولی این قیاس را انسان باید بردارد، هر موجودی را در رتبه خودش حساب کند. این بچه عقب افتاده، در کانون فکری و ذهنی و وجودی خودش، وجود است! عین یک سلول اولیه (تک سلول) او یک وجودی دارد، سعه وجودیش فقط این است که تبدیل به دو سلول بشود، بیش از او اصلاً نمی‌تواند، دو سلول می‌شود چهار سلول، و آن می‌شود هشت سلول، همینطور می‌آید جلو؛ و این بچه کوچک که عقب افتادگی دارد در اصل وجود خودش، وجود است، منتهی وجود این شکلی است؛ ما او را بصورت یک مرغ کوچکی می‌بینیم که

نقاش نقاشی کرده می‌گوئیم که: این از آن مرغِ بزرگتر که نقاش نقاشی کرده کوچکتر است؛ این عقب افتاده است.

نقاش به ما می‌گوید: این فضولها چیه؟! نقص و عیب نبین! اینکه می‌بینی یک فرع صحیح و درست است. این در رتبه‌ای است در حدود خودش! در کینونتِ ذات خود، در وجود خودش هیچ نقصی ندارد! چون موجود است، تمام موجودات هم موجودند.

و همین انسانی که خودش را کامل می‌داند، عرض کردم: نسبت به نظر ملائکهٔ مقربین، این اصلاً وجود فاسد و مُفسد است. ملائکه گفتند: ای خدایا! چرا؟ چرا همچنین می‌کنی؟! ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾

! تو که خدای علیم و حکیم هستی، می‌آیی خلیفه خودت را که می‌خواهی روی زمین قرار بدهی، یک آدم قداره کشِ سفاک و بی‌باک و مفسد! که اصلاً به آخرت راه ندارد؟! ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ جَعَلْنَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَلَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

«ما این خانهٔ آخرت را قرار دادیم برای آن کسانی که در زمین سرکش نباشند، بلند منش نباشند، بلندی نطلبند و فساد هم نکنند، فساد هم نکنند؛ آخرت و مقام مقربین مال آنهاست.» آنوقت خدایا! تو می‌آیی یک همچنین آدمی را بعنوان خلیفه در روی زمین قرار می‌دهی؟! در حالی که ما پاک! منزّه! مقدّس!
﴿وَحَنْ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ خدا

۱- سوره القصص (۲۸) آیه ۸۳.

۲- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۳۰.

جواب داد: که من می‌دانم چی کار بکنم، سکوت! فکر شماها نمی‌رسد، فضولی موقوف! ولو آنکه در مقام ملائکه مقرب هستید، هر که هستید فکر شما نمی‌رسد؛ ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ «من می‌فهمم چیزی را که شما نمی‌فهمید.»

یعنی چی؟ یعنی انسانی را شما می‌بینید و او را مفسد می‌دانید، شما آن جهات عدمی‌اش را می‌بینید، آن عناوین را می‌بینید، قیاس به خودتان می‌کنید و آنوقت می‌گوئید که ما خوب و آن بد است؛ ولی این حرف باید برداشته بشود. وقتی که خلقت انسان را در خارج از نقطه نظر اصل موجودیت دیدید و آن قابلیت و استعدادی که در انسان من قرار می‌دهم شما ببینید، می‌بینید همه آنها از شما بالاترند؛ چون آن یک قابلیت و استعدادی است که با آن قابلیت می‌تواند برود و

اگر یک سر موی برتر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم آنجائی که ملائکه نمی‌توانند بروند این انسان می‌تواند برود! این موجود اینطور است؛ حالا شما یک موجودی هستید قشنگ، ظریف، لطیف این ربطی به انسان ندارد او یک قابلیت دارد عجیب!

او یک دانه الماسی است که از معدن در آوردیم، شما یک دانه سرب یا مسی هستید صیقلی زده، پاک و صاف. یک تگه مس را صیقلی بزنند و پاک و صاف بطوری که صورت شما توی آن آهن یا توی آن مس دیده بشود؛ نمی‌شود؟! حالا این قطعه مس قیمتش بیشتر است یا یک قطعه الماسی که از معدن می‌آورند بیرون و با خاک و آشغال هم قاطی است؟! یا یک قطعه طلائی را که از معدن می‌آورند و با خاک و آشغال قاطی است؟! او ولو اینکه الآن به کمال خودش رسیده آن مس، ولی مس است! این الماس قابلیت دارد که انگشتر دست پادشاه بشود! هیچ پادشاهی نیست که یک تگه مس را بردارد به سینه‌اش بیندازد،

یا یکمقدار آهن صیقلی شده را بردارد به عنوان زینت؛ اما الماس نه! او یک همچنین قابلیت دارد!

حالا خودش چه بلایی به سر خودش می آورد انسان، و حرکت نمی کند و می ماند ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^۱ آنها یک مصلحتی است که خود آن انسان می داند و من، - خدا می فرماید- و الا اصل قابلیت هست. اصل قابلیت هر بشری هست، و این بعنوان اصل سرشت است و بر همه ملائکه هم فضیلت دارد، حالا چرا شما می آئید اعتراض می کنید: این انسان چرا اینطور؟ این چرا یعنی چی؟! من انسان را موجود کاملی خلق کردم، مثل پرتقال و لیمو و سیب، مثل درخت گوجه و درخت گلابی، مثل خانه بزرگ و خانه کوچکتر، بله؟ مثل السوار ده متری و الوار هشت متری ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾^۲ و همیشه اصل وجود در عالم مختلف بوده، و نمی شود یکی باشد و غلط است یکی باشد، و از اول و آخر هر نفس ناطقه ای با نفس ناطقه دیگر مختلف بوده، و دو ذره متشابه ما پیدا نمی کنیم! ولو اینکه الآن این علوم به جایی نرسیده که بتواند مثلاً با دستگاهها و اینها، این ذره را صددرصد در آثار مخالف با ذره دیگر ببیند، ولی این بالدقّة العقلیّة اثبات شده که دو ذره نمی شود در همه جهات یکی باشند؛ ولو اینکه در چشم ما، در چشم مسلح ما (با تلسکوپ و با میکروسکوپ و اینها) نتواند اختلاف این ذره را با اختلاف آن ذره ببیند، و ذره ها را در زیر میکروسکوپ همه را یکسان مشاهده کند این ناشی از ضعف دیدار است، و الا فی الواقع تمام ذرات با یکدیگر مختلفند.

۱- سوره المائدة (۵) ذیل آیه ۱۰۳.

۲- سوره هود (۱۱) ذیل آیه ۱۱۸.

و عالم وجود که خدایش واحد است موجودات و تجلیاتش هم واحد است، و لازمه وحدت این است که هر موجودی یکی باشد، این معنی وحدت است؛ درست!

حالا پس بنابراین: ضرر و شرّ و عنوان بدی و زشتی از کجا پیدا می شود؟ با اینکه تمام عالم وجود صنع خداست و اینطوری که می بینید همه اش نیکو و همه اش لطیف و همه اش خوب، و خوب اندر خوب، دیگر بد کجا پیدا می شود؟ هان؟

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

- سؤال: این در فلسفه آمده؟ این اختلاف بالدقة العقلية؟

- جواب: «لا تکرار فی التجلی» این عبارت عرفاست نه فلاسفه؛ عرفاء می گویند: «لا تکرار فی التجلی»؛ ولیکن در فلسفه ملامتدرا، برای تمام مطالب عرفانی اقامه دلیل شده.

- سؤال: اگر کسی بگوید یک چیزی برای فردی خوب و برای دیگری بد است، چون خوبی نسبی است، یک امر نسبی است خوبی، یک چیز در نزد ما خوب است در نزد دیگری بد است، پس همان خوب بد است.

- جواب: حالا اینکه امر اعتباری است، از این بگذریم، در واقعیات، همین زنبوری که بنده مثال زدم، خُب زنبور انسان را می زند و می کُشد دیگر! نیست؟! این دیگه بنده می گویم من را می کُشد، شما هم می گوئید، همه همین حرف را می زنید، حالا می توانیم ما بگوئیم: اصلاً زنبور بد است؟! او برای ما بد است نه برای خودش.

مولانا یک شعرهای خوبی دارد که همین نیش زنبور که برای انسان مَمات است برای خود او حیات است:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد، این را هم بدان
یعنی: آن زنبور که انسان را می‌زند، حیات انسان باید ادامه پیدا بکند حیاتش
نصف می‌شود، وجود ده درجه تبدیل به وجود پنج درجه می‌شود ما از او بعنوان
بدی تعبیر می‌کنیم.

- سؤال: پس خوب را نمی‌شود نسبی حساب کرد؟

- جواب: خوب را در عالم اعتبار چرا، می‌شود نسبی حساب کرد، ولی در
عالم واقع نه؛ در عالم واقع یعنی در عالم تجلّی و خلقت و ظهور، تمام
موجودات بدون اختلاف همه وجود حضرت پروردگار هستند. در آنجا بین
انسان و حیوان و سگ و روباه و جبرئیل و میکائیل هیچ این حرفها نیست؛ در آن
عالم ها! در عالم ظهور، در عالم خلقت که پروردگار این موجود را خلق کرد، و
این موجود با ذات پروردگار خودش معیت دارد. و معلول وجود نازلۀ علّت
است، اگر علّت را بیاوریم پائین می‌شود معلول، اگر معلول را ببریم بالا می‌شود
خود علّت؛ در آنجا یک نظر بر همه عالم افتاد و همه موجودات خلق شدند.
«یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد»

در آنجاست که پیغمبر می‌گوید: خدایا من از همه مردم پست‌ترم!
در آنجاست که بایزید می‌گوید: این سگ را که خلق کردی چنین و چنان، یعنی:
در آن عالم اگر یک لحظه آن اعلی درجه از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین
بخواهد به اندازه یک سر سوزن خودش را از موجود دیگر جلوتر بداند این عین
هلاکت است.

- سؤال: آنجا هم دیگر این خطرها که نیست دیگر بله؟

- جواب: آنها عنوان خوبی و بدی و تقدّم و تأخّر و اُشرفیت و افضلیّت و اینها همه‌اش مال اعتبار است، از عالم اعتبار که بگذریم و نگاه به حقائق کنید همه در صفّ واحدند. قدرتی که خدا اعمال کرد برای ایجاد کوه ابوقیّس که نصف زمین مگّه را گرفته، با قدرتی که خداوند اعمال کرده برای یک قطعه سنگ کوچک، این یک اندازه است؛ آنجا خدا بیشتر زور نزده، زحمت نکشیده، اعمال سبب نکرده که کوه را ایجاد کند. کوه در نزد ما فرق می‌کند با این یک قطعه سنگ؛ این را بزرگ می‌دانیم و آن را کوچک. جبرئیل را بزرگ می‌دانیم، ملائکه زیر دستش را کوچک؛ فیل را بزرگ می‌دانیم، پشه را کوچک؛ درست!

و اما در آنجا اصلاً معقول نیست که اعمال قدرت و علم و حکمت و خلقت، در یکی بیشتر و در دیگری کمتر باشد! و تمام صفات پروردگار است که طلوع می‌کند تا اینکه یک فیل را خلق کند و یا یک پشه را خلق کند! هیچ تفاوتی ندارد و معقول نیست تفاوت داشته باشد! آنجا همه‌اش علی السویه است. یک قدرت پخش شده روی همه عوالم، یک علم، یک حکمت، یک ظهور، یک تجلّی است؛ تمام موجودات همه در آنجا به یک جلوه خلق شده‌اند و تقدّم و تأخّر نیست.

در آنجا اگر کسی یک سگی را از خودش تخیّل کند که مثلاً من از آن سگ بالاترم، - همین سگ‌ها! همین سگ نجس و فلان و اینها، - اصلاً جای او در قعر جهنّم است دیگه، جای همچنین شخصی؛ گناهی که در آنجا‌هاست فقط شراب خوردن نیست که بگوئیم مثلاً این گناهان کبیره برای انبیاء و برای اولیاء شراب بخورند و قمار کنند و فلان... اینها مال افرادی است عادی؛ آنجا که اینها گناه نیست! گناه همین است که آنجا کسی موجودی را از خودش برتر نبیند.

این فریادهای حضرت رسول است ها! که کدام بنده‌ای است از من فقیرتر؟! اَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ! اَنَا مُسْكِينٌ جَالِسٌ الْمَسَاكِينِ! یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن سجده‌ها و آن گریه‌ها که من از همه موجودات پست‌ترم؛ اینها همه‌اش معنا دارد، اینها همه‌اش معنا دارد. یا دعای حضرت سجّاد، یا بقیّه ائمّه، اینها در همان عالم یک حالی بوده که در آن حال هیچ موجودی را نمی‌توانستند از خودشان کمتر ببینند، نه هیچ انسانی هیچ حیوانی! هیچ ذره‌ای! هیچ پشه‌ای!

از آنجا که پائین‌تر می‌آید در عالم کثرت و روابط، اینجا حساب اعتبارات می‌آید؛ آن آقا اعلم است آن غیراعلم، این کار اهمّ است آن مهمّ، این نصرانی است آن مسلمان، این نجس است آن طاهر، این چنین است آن چنان، تمام این حرفها مال عالم کثرت است دیگر.

و تازه اینها برای این است که انسان را به آن معنا برساند، چون: الْمَجَازُ

فَنظَرَةُ الْحَقِيقَةِ «انسان به حقیقت دست نمی‌یابد مگر متوسّل به مجاز بشود.»

اما در آنجا این حرفها هیچ نیست، در آنجا نجاست سگی نیست! نجس مال عالم تکلیف است، آنجا که تکلیف نیست نجاست و طهارت و این حرفها نیست؛ همه موجودات از جهت اصل نزول عین خدا هستند دیگر، می‌توانید بگوئید خدا نجس است؟! کسی همچنین حرفی می‌تواند بزند؟! همین سگ از خدا جداست؟! وجودش، اصلش، ذراتش، پوستش، فلان، همه اینها؟! آن مقداری که انسان وجودش و اصلش و ذرات بدنش به خدا متصل است و معیت دارد، آن سگ ندارد؟! معیت انسان با خدا بیشتر از سگ است؟! ای حرف را می‌شود زد؟! این خلاف است دیگر! پس اگر معیت خدا با هر موجودی هست بین سگ و انسان تفاوت نمی‌کند!

آنوقت «سگ» چرا می گوئیم نجس؟ چرا می گوئیم بد؟ برای اینکه برای انسان ضرر دارد، او میکروب دارد، او یک وجودی است که اگر توی زندگی انسان باشد انسان را از کمال می اندازد، از راه می اندازد.

گوشت «خوک» که انسان بخورد انسان فکرش هم مثل خوک می شود، دیگر راه عبودیت نمی تواند طی کند گفته اند حرام چون مصلحت نیست، برای تو مصلحت نیست این کار را نکن، از او اجتناب کن.

نه اینکه او فی حدّ نفسه با خدا نیست، پس خوک را کی خلق کرده؟ دوتا خالق داریم در عالم؟! یک خالق خوبیها و یک خالق بدیها؟! اگر اینطور باشد که خُب این حرف زرتشتیان است! برای خالق، اهریمن و یزدان قائل بوده اند و دوتا خدا! و دو تا اصل! یک خدا بیشتر نداریم ما، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾.

۱- سوره الإخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

۲- سوره محمد (۴۷) صدر آیه ۱۹.